

## آخرین کاج های خاوران را نیز شکستند

جمعه چهارم اسفند با تعدادی از مادران و خانواده های جان باختگان به خاوران رفتیم. مادر لطفی نیز با چند نفر از خواهران و همسران پیش از ما به آنجا رسیده بودند. خواهر یکی از جان باختگان بلند بلند گریه می کرد و می گفت کاج محمود را شکستند! مادر لطفی نیز فریادش بلند بود و می گفت کاج انوش را هم شکستند! آنها چندین و چند بار کاج هایی که ما کاشته بودیم را کردند، چندین بار سنگ هایی که چیده بودیم را به هم ریختند، بارها گل هایی که گذاشته بودیم را این طرف و آن طرف پرت کردند ولی ما خسته نمی شویم و باز هم می آیم و می کاریم و آنجا را گل باران می کنیم.

دلم ریخت پایین، با نگرانی به دیگر سو چشم انداختم، آن جایی که خاک زهراست "کاج" او هم نبود، این کاج تنها کاج سبز باقی مانده از کاج های کاشته شده دست خودشان در دی ماه ۱۳۸۷ بود که پس از تخریب و بولدوزر انداختن دوباره آنجا کاشته بودند. درختچه ها و کاج هایی که نه جانی برای ماندن داشتند و نه زیبایی ای برای ما بازماندگان و برخی از خانواده ها نیز از این درخت ها بیزار بودند زیرا احساس می کردند که شریک جرم حکومت اند. درخت هایی که پس از مدتی همه به چوبی خشک بدل شده بودند ولی خانواده ها با نخ به ساقه های خشکیده آنها گل های تازه می بستند که پس از مدتی این درخت ها را نیز از خاک در آورند و با خود بردند.

حالم خیلی بد شد، آن کاج بیچاره و بی حال را چندین سال پیاپی آب دادم تا کمی جان گرفت، آنها از اینکه هر بار لابلای شاخه های لغزان اش را پر از گل سرخ می کردم و زیرش نیز قاب کوچکی از عکس شش تایی خواهر و همسر خواهر و برادرهای کشته شده ام می گذاشتم، وحشت داشتند. گاهی آدم می ماند که این اعمال ضد انسانی از طرف چه ارگانی است؟ از سازمان بهشت زهراست؟ از کلانتری خاورشهر است؟ از وزارت اطلاعات است؟ به هر کدام که اعتراض می کنیم می گویند کار ما نیست و ما بی خبریم. هرچند فرقی هم نمی کند، ولی بالاخره یک ارگانی باید مسوولیت این کارها را بپذیرد و به ما خانواده ها پاسخ دهد که چرا ما را از داشتن حداقل حق طبیعی مان به عنوان یک انسان و یک ایرانی محروم می کنند. به تازگی نیز ارگان دیگری وارد این معرکه شده است. پلیس امنیت هم مادران و خانواده ها را احضار می کند و با تعجب می پرسد چرا به خاوران می روید؟ و طوری برخورد می کند که گویی هیچ خبری از اعدام شدگان و گورستان خاوران و پیگیری های مادران و خانواده ها ندارد!

واقعا این کارها به چه منظور است؟ می خواهند ما را بترسانند که دیده اند نتیجه عکس دارد، یا می خواهند ما را آزار دهند و شاید کمی هم موفق شده اند ولی چه حاصلی برای آنها دارد. چون می بینند که این فشارها ما را برای دادخواهی پیگیرتر و مصمم تر می کند. ولی گمان می کنم بیشتر از ترس شان است. آری آنها از مادرانی می ترسند که سال هاست با عوض کردن چندین وسیله عمومی خود را به خاوران می رسانند، مانند مادری که با وجود آسیب دیدگی پایش با هر سختی خودش را به خاوران رساند تا برای گرمی داشت یاد پسرش، گل های خاکش را تازه کند یا از مادری که با کمر خمیده خود را به خاوران می رساند و برایش شعر می خواند یا از مادر دیگری که شاخه های گل را با دست های لرزان اش با عشق در این گوشه و آن گوشه خاوران می کارد و با خود زمزمه می کند: این برای جواد، این برای علی، این برای گلی، این برای زهرا، این برای بیژن، این برای محمدعلی، این برای مهرداد، این برای محمود، این برای صادق و ... یا از همسران و خواهران و برادران و فرزندی که در روزهای خاص کانال ها و گوشه گوشه خاوران را به زیبایی می آریند و گل باران می کنند یا از ما خانواده هایی که با تمام فشارها و تهدیدها باز هم پیگیر و پیوسته به خاوران می رویم. آخرین کاج های خاوران را شکستند، با این گمان که می توانند ما را هم بشکنند! ولی ما باز هم می رویم و آنجا را گل باران می کنیم و این پیگیری مادران و خانواده های خاوران است که آنها را می ترساند. این پیگیری هم مال امروز و دیروز نیست، سی و یک سال است که ما خانواده ها با تمام فشارهایی که حکومت وارد کرده است، برای اعتراض به نقض آشکار حقوق بشر و هم چنین برای جلوگیری از فراموشی و تکرار دوباره این جنایت های هولناک ایستاده ایم و پاسخ می خواهیم. حکومت هم می داند که دیگر نمی تواند انکار کند، چون مادران و خانواده های خاوران و شاهدان زنده همه جا حضور دارند و بسیاری از ایرانی ها و جامعه بین الملل و سازمان های مدافع حقوق بشر نیز از جزییات این جنایت ها باخبر شده اند و معترض و پیگیرند که چه اتفاق هایی در آن سال ها افتاده است و چه اتفاق هایی نیز بر سر خانواده های آنها تا به امروز آمده است و می آید و بالاخره هیچ راه گریزی جز پاسخ گویی برای حکومت نیست.

منصوره بهکیش  
نهم اسفند ۱۳۹۱